

Whom soever you welcome

(Sermon by Cheryl Williams, preached at Footscray Baptist on June 28th, 2026 –Matthew 10:40-42)

زنی که هرگز صحبت نکرده بود و هیچ کس واقعاً او را نمی‌شناخت، در کلیسا ایستاد، رهبری را از مردی که برای کودکان سخنرانی می‌کرد (او از همه دعوت کرده بود که با او صحبت کنند) گرفت و شروع به رهبری موسیقی کرد. او عضو گروهی در کلیسا بود که به اعضای جامعه محلی از خانه‌های شبانه‌روزی محلی که دارای سطوح مختلف معلولیت بودند، خدمات ارائه می‌داد. در آن لحظه، او چنان احساس کرد که توسط جامعه مورد استقبال قرار گرفته است که توانست خود را از تمام موانع رهایی بخشد و به خود اجازه دهد که توسط موسیقی هدایت شود، به طوری که نمی‌توانست کاری جز مشارکت در آنچه اتفاق می‌افتاد، انجام دهد. در آن لحظه، او واقعاً به جامعه تعلق داشت.

پسر جوانی با مشکلات بینایی قابل توجه و معلولیت ذهنی خفیف، بعد از چای صبح، مشغول استفاده از جاروی فرش برای تمیز کردن فرش کلیسا بود. او به همراه مادر مجردش که مشکلات اعتیاد داشت، به کلیسا آمده بود. خیلی‌ها او را در قلب خود جای دادند، به او لباس پوشانند، او را به باغ‌وحش یا در تعطیلات بردند و حتی یک سال برایش جشن تولد گرفتند. کم‌کم شروع به تعامل با مردم در کلیسا کرد و آنها رفتارهای عجیب و غریب و عجیب و غریب او را پذیرفتند و او را دوست داشتند. در این مورد، او از مردم می‌خواست که از سر راهش کنار بروند تا بتواند تمیزکاری کند و با افتخار به همه اعلام می‌کرد - ما باید مطمئن شویم که کلیسای ما تمیز است - او بالاخره فهمید که به آنجا تعلق دارد.

یک نوجوان در پیاده‌رو ایستاده و وسایلش را به سمت من که جلوی در خانه‌ای ایستاده بودم که چند هفته در طول دوران محکومیتش در دوران نوجوانی در آن زندگی کرده بود، پرتاب می‌کند و نمی‌تواند بپذیرد که باید برای آخرین شب از آن حکم (طبق قانون) به مرکز آموزش جوانان برگردد. او آنقدر در خانه ما احساس راحتی می‌کرد (من با ۳ نفر دیگر شریک بودم) که نمی‌توانست تحمل کند که حتی برای یک شب به زندان برگردد. او جایی را پیدا کرده بود که احساس می‌کرد به آن تعلق دارد.

روز چهارشنبه، مرد مسن ژولیده‌ای در ایوان کلیسا قدم می‌زد و با صدای نامفهومی زمزمه می‌کرد. او کاملاً بی‌خانمان بود و من حدس می‌زدم که شب‌های گذشته آنجا خوابیده است. از او پرسیدم که آیا خوابیده است یا نه، اما او واقعاً نمی‌توانست به من بگوید که خوابیده است یا نه. او گفت که فقط چند دقیقه آنجا می‌نشیند تا منتظر یک دوست باشد. گفتم اشکالی ندارد و به داخل برگشتم تا ببینم چه چیزی می‌توانم به او بدهم تا راحت‌تر باشد. یک قوطی نوشیدنی پیدا کردم و هنگام خروج به او دادم.

این چهار داستان را به عنوان نمونه‌هایی از روش‌های عملی ساده برای عملی کردن آنچه عیسی در قرائت‌های امروز از پیروانش می‌خواهد، به شما ارائه می‌دهم.

عیسی می‌گوید - و هر کس حتی یک فنجان آب سرد به یکی از این کوچکان به نام شاگرد بدهد (متی 10:42b)

در قرائت انجیل ما از متی امروز صبح، از ما دعوت شده است که از فرستادگان خدا، چه پیامبران، چه صالحان یا کوچکان، استقبال کنیم. انجام این کار، استقبال از خداست.

استقبال و مهمان‌نوازی در جامعه‌ی متی حیاتی بود. عدم ارائه‌ی مهمان‌نوازی در آن جامعه یک خطای جدی محسوب می‌شد. مهمان‌نوازی یا ارائه‌ی خوشامدگویی آسان نبود - فقط یک فنجان چای و دست دادن نبود. شامل

پذیرایی، شستن پاها و مسح با روغن بود. انجیل متی جزئیاتی از دوران آزار و اذیت را شرح می‌دهد و نشان دادن مهمان‌نوازی به یک پیرو عیسی خطرناک بود. این کار خطرناک بود زیرا شما خود را در همبستگی با کسانی که توسط اکثر جامعه طرد و طرد شده بودند، نشان می‌دادید. خوشامدگویی به افرادی مانند شما که به احتمال زیاد «بیگانه» می‌شدید، خطرناک بود.

داستان ابراهیم و سارا را از چند هفته پیش به یاد بیاورید، آنها در استقبال از غریبه‌ها بودند که به خدا خوشامد گفتند و وعده فرزند را دریافت کردند.

کوچک‌ترین کسانی که باید به آنها یک فنجان آب بدهیم چه کسانی هستند؟

غریبه‌هایی که در میان ما هستند و باید به آنها خوشامد بگوییم چه کسانی در میان ما هستند؟ چه کسی در میان ما ممکن است چیزی در مورد خدا برای گفتن به ما داشته باشد؟

به نظر من پیام خدا توسط غیرمنتظره‌ترین افراد به ما می‌رسد. افراد حاشیه‌نشین - پناهندگان، بیماران روانی، مجرمان، همجنس‌گرایان، بومیان استرالیا - اغلب کسانی بوده‌اند که به من عشق، لطف و مهربانی آموخته‌اند. متأسفانه، اغلب همین افراد هستند که ما از زندگی مشترک خود کنار گذاشته‌ایم - عیسی ما را فرا می‌خواند تا چنین افرادی را در میان خود بپذیریم.

یکی از گروه‌های «کوچک» که باید در مورد استقبال از آنها در فضای خود فکر کنیم، واقعاً خوشامد بگوییم و به آنها کمک کنیم احساس تعلق کنند، کسانی هستند که هر هفته چهارشنبه‌ها برای غذا صف می‌کشند. آنها گروهی متنوع هستند - از گروه‌های فرهنگی مختلف - ویتنامی، اروپای شرقی، خاورمیانه، آفریقایی، چینی، فیلیپینی، استرالیایی، جزیره‌نشین. آنها پیر و جوان، دانشجو و مستمری‌بگیر، زن و مرد، ترانجسیتی و گاهی حتی کودک هستند. آنها در پانسیون‌ها، خیابان‌ها، خانه‌های مشترک زندگی می‌کنند. برخی کفش یا دندان ندارند، برخی سگ‌های درمانی همراه خود دارند. برخی از خشونت خانگی فرار کرده‌اند یا با انواع اعتیاد دست و پنجه نرم می‌کنند.

همه آرزوی تعلق دارند. ما به آنها کمی گوشت و نان و یک یا دو نوشیدنی می‌دهیم. برای مدت کوتاهی در اتاق سبز به آنها گرما می‌دهیم و یک فنجان چای داغ به آنها می‌دهیم. آنها آرزوی روابط، کسی که واقعاً به حرف‌هایشان گوش دهد را دارند. چگونه می‌توانیم واقعاً از آنها نه تنها در ملک، بلکه در جامعه خود استقبال کنیم؟

این یک چالش عظیم برای کلیسای کوچکی مانند ماست، اما اینها "کوچکانی" هستند که عیسی از آنها صحبت می‌کند و آنها به معنای واقعی کلمه در آستان ما هستند. اگر بتوانیم این کار را انجام دهیم، فکر می‌کنم پاداش ما کلیسایی خواهد بود که شروع به شکوفایی می‌کند و پادشاهی خدا شروع به شکوفایی می‌کند.

اجازه دهید با دعایی از کلیسای اسکاتلند سخنانم را به پایان برسانم:

خداوند ما را با ملاقات‌هایی برکت دهد که غریبه‌ها را به همسایه تبدیل کند، ترس را به دوستی، نفرت را به مهمان‌نوازی و درد را به صلح تبدیل کند.

آمین. (از «کلیسای اسکاتلند»)